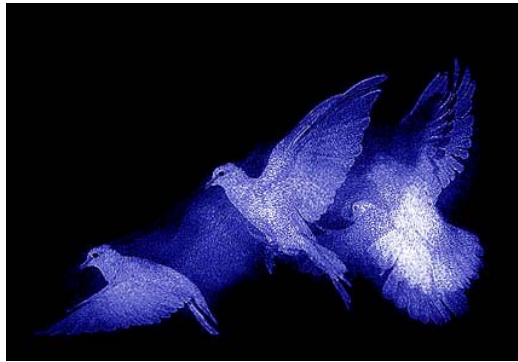
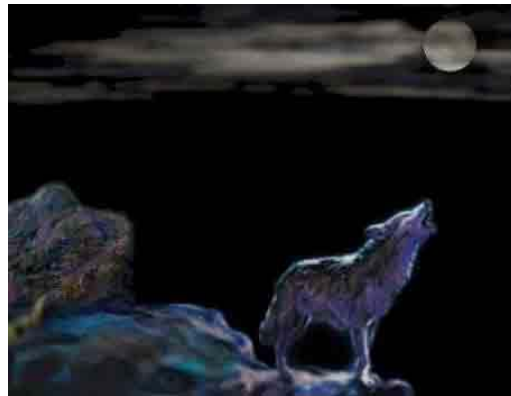


## روزی که زبانم را در دهانمان سوزاندند!

پس از سالها انتظار و مبارزه با ستم جگر سوز آریانیان،  
سرانجام کبوترهای آبی آزادی از افق شفقین آسمان پدیدار شدند.  
آنها گفتند: آزادی از راه رسیده است!



اینبار نیز آزادی کبوتری بود آبی رنگ ،  
نشسته بر شانه های گرگی خاکستری!  
...که در دل شبهای تاریک برای وطنش می نالید!



جلودار آنها مردی از تبار ترکان فکور و جسور اوغوز بود.  
توشه اش اندیشه بود و پیشه اش آزادی!  
او پیشه وری بزرگ بود!



جعفر پیشه‌وری

او تنها نبود!  
انبوه خلق یاورش بودند.  
او پیامبر آور حریت برای ملتی بود که تشنه‌رهایی بودند!



در آنروزها چقدر مردم شاد گشتند!  
گل‌های لبخند در چهره‌ها باز شدند.  
حتی مادرهای داغ‌دیده‌ای که فرزندان‌شان در راه آزادی آذربایجان به شهادت رسیده بودند از ته دل خوشحال شدند.



همه جا گل بود و سرود!  
دختران ترک ، شعر غزی می خواندند ،  
و چیچک‌های درختان سیب به آواز آنها گشوده می شد!



قوپوزها نواخته می شد،  
کودکان ماهنی می خواندند،  
همه لزگی می رقصیدند و یاللی می رفتند!



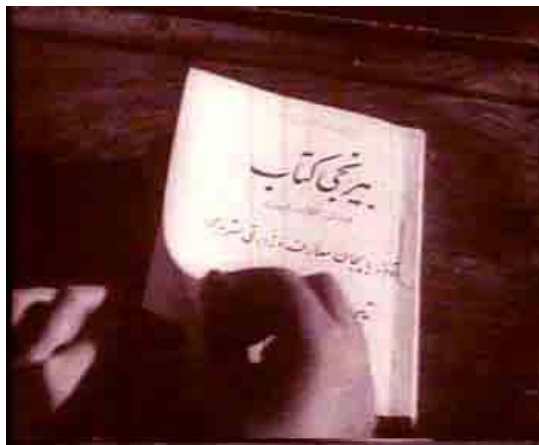
نونهالان آذربایجان بسیار شاد بودند!  
آینده در دستهای آنان بود،  
همانند دسته ای از گلهای وحشی خوشرنگ و خوشبو!



همه آماده بودند،  
... و منتظر ظهور یک تغییر بزرگ،  
قرار بود 24 سال بعد از ستم سیاه آریایی، حادثه بسیار مهمی در آذربایجان اتفاق افتد!



زبان مادری ملت آذربایجان از اسارت آزاد شده بود!  
کتابهای آنادیلی نوشته شده بودند،  
دیگر کسی «بابا نان داد!» نخواهد خواند!



مدارس شروع شده بود،  
بر روی تخته های سیاه کلماتی درخشانتر از خورشید نوشته می شدند!  
همه چیز با آذربایجان شروع شده بود!



کودکان و نوجوانان مبهوت زیبایی و روانی زبانشان شده بودند!  
آنها فهمیده بودند که زبانشان چون عسل شیرین است،  
و وطنشان چون لعل قیمتی!



مکتب ها دیگر حکم زندان را نداشت!  
شادی بود و اندیشه ،  
و ورزش بود و جنب و جوش!



حنی بزرگسان نیز آمده بودند!  
زبان ترکی هزاران ساله را باید یاد گرفت،  
زبان مادری را می باید مقدس شمرد!



همه علوم به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شدند!  
وقت بسیار کم بود،  
اما کتاب بعد کتاب منتشر می شد!



دانشگاه تبریز افتتاح شد!  
سیل دانشجویان بسوی تحصیل روان گردیدند!  
هیچ در بسته ای در برابر ورود به دانشگاه وجود نداشت!



مردم نیز خود دست بکار شده بودند،  
تمام اسامی تحمیلی آریاییان برچیده شد!  
ملت قلم برداشتند و زبان مقدس ترکی آذربایجانی را همه جا نوشتند!



در روند اصلاح جامعه پیشه وری چقدر توانا و دانا بود!  
او لحظه ای تنها نماند،  
با مردم زیست و همراه با مردم به شهادت رسید!



او ستارخان زمان خود بود،  
او اندیشه های مشروطیت را احیا کرد،  
و نام سردار ملی را زنده تر!



میلیونها آذربایجانی به میدان آمده بودند،  
انروز آذربایجان سرافراز شده بود،  
تبریز می رفت تا بار دیگر جهان شهر روزگار خود شود!



اما حریت آذربایجان در معرض خطر بود!  
دشمنان تشنه خون ما بودند و مرگ ما را می خواستند!  
جوانان دلاور ما فداکارانه جنگیدند و مردانه در خون خود غلتان شدند!



از بهار آزادی آذربایجان کمتر از یکسال نگذشته بود!  
عفریت آریایی به سراغ ما آمد!  
گلوله ها شلیک شدند و بزرگان ما به شهادت رسیدند!



در آنروزهای تلخ دهها هزار نفر کشته شدند،  
و همین تعداد به اسارت درآمدند و یا مال و ناموسشان به تاراج رفت.  
دارها بر پا شد و آزادیخواهان یکی بعد از دیگری بر دار شدند!



وای بر ما،  
وای بر جهان،  
و وای بر آتش آریایی منفوری که کتابهای آذربایجانی ما را همانند جوانان رشید ما سوزاند!



و کتابهای ما 58 سال است که همچنان می سوزند!  
اول مهرماه هر سال زبانمان در دهانمان گرفتار آتش فاشیسم آریانیان می شود!  
و اما آتش شومش هر سال شعله ورتز از سال پیش!



این داغ سوزناک را بر روی زبانت حس می کنی؟!  
هر سال زبانمان دردناکتر از سال پیش در دهانمان می سوزد،  
...و ما سوختگان به چه دلیل این چنین ساکتیم!؟